

باسمه تعالی

- ۱..... فصل فی الستر و الساتر
- ۱..... جواز اجبار بر انجام واجب و ترک حرام برای مردم
- ۲..... بررسی فتاوا
- ۵..... نتیجه بررسی فتاوا
- ۶..... نظر استاد (جواز اجبار و عدم وجوب اجبار برای مردم عادی)
- ۶..... دلیل جواز اجبار
- ۷..... مناقشه در دلیل جواز اجبار
- ۷..... جواب از مناقشه
- ۷..... وجوب اجبار بر پدر و شوهر
- ۸..... مناقشه
- ۸..... جواز اجبار برای حاکم
- ۹..... دلیل وجوب اجبار بر حاکم
- ۱۰..... مراد از معروف و منکر
- ۱۱..... جهت ثانیه (استثنای محارم)
- ۱۱..... بررسی وجه استثنای داماد از حرمت نظر

موضوع: حجاب / فصل فی الستر و الساتر / کتاب الصلاة

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسه قبل استاد از أدله وجوب حجاب و نیز جواز اجبار بر حجاب بحث کردند.

فصل فی الستر و الساتر

جواز اجبار بر انجام واجب و ترک حرام برای مردم

راجع به بحث جلسه قبل که بحث اجبار بر حجاب بود یک توضیحی می دهیم:

حجاب خصوصیت ندارد و به عنوان یکی از واجب ها باید مورد بحث قرار گیرد که آیا الزام تارکین واجب به انجام واجب و

الزام مرتکبین حرام به ترک حرام با قوهی قهریه بر مردم یا بر حاکم جایز است؟ و اگر جایز است واجب هم می باشد؟

بررسی فتاوا

مشهور قائل اند که: بر مردم، فضلاً عن الحاكم، نهی از منکر واجب است و نهی از منکر چند مرحله دارد: مرتبه اولی انکار به قلب است که مراد اظهار ناراحتی است نه صرف ناراحتی درونی که فعل نفس است که اگر در ارتداع از منکر کافی بود که خوب است و گرنه نوبت به ارتداع به لسان که همان امر به معروف و نهی از منکر است می رسد و اگر این هم فایده نکرد نوبت به مرتبه ثالثه یعنی انکار بالید می رسد و باید قوه قهریه را اعمال کنند.

البته بحث است که: اگر ردع به حدّ ضرب برسد آیا مردم می توانند بدون اذن حاکم این کار را انجام دهند؟ ظاهر مشهور این است که اگر به حدّ ضرب برسد اذن از حاکم لازم نیست ولی اگر به حدّ جرح برسد اذن لازم است. صاحب جواهر تعبیر می کند که:

ثم إن ظاهر المصنف و غيره الإجماع على عدم توقف الضرب الخالي عن الجرح على إذن الإمام عليه السلام أو القائم مقامه، لكن في محكي نهاية الشيخ «الأمر بالمعروف يكون باليد و اللسان، فأما اليد فهو أن يفعل المعروف و يتجنب المنكر على وجه يتأسى به الناس، و أما باللسان فهو أن يدعو الناس إلى المعروف، و يعدهم على فعله المدح و الثواب، و يذجرهم و يحذرهم عن الإخلال به من العقاب، فإن لم يتمكن من هذين النوعين بأن يخاف ضرراً عليه أو على غيره اقتصر على اعتقاد وجوب الأمر بالمعروف بالقلب، و ليس عليه أكثر من ذلك، و قد يكون الأمر بالمعروف باليد بأن يحمل الناس على ذلك بالتأديب و الردع و قتل النفوس و ضرب من الجراحات، إلا أن هذا الضرب لا يجب فعله إلا بإذن سلطان الوقت المنسوب للرئاسة العامة، فإن فقد الإذن من جهته اقتصر على الأنواع التي ذكرناها، و إنكار المنكر يكون بالأنواع الثلاثة التي ذكرناها، فأما اليد فهو أن يؤدب فاعله بضرب من التأديب، إما الجراح أو الألم أو الضرب، غير أن ذلك مشروط بالإذن من جهة السلطان حسبما قدمناه»

ظاهر المصنف (یعنی محقق حلی در شرایع) و غیر ایشان، این است که اجماع است بر این که برای نهی از منکر با ضربی که مستلزم جرح نباشد نیازی به اذن از حاکم نیست. و لکن شیخ طوسی در کتاب نهایه فرموده است: امر به معروف گاهی با «ید» و گاهی با لسان است: و امر به معروف با ید به این است که شخص با عمل خود دیگران را به معروف دعوت کند و مصداق «كونوا دعاة للناس بغير ألسنتكم» باشد ولی این که بخواهد با تأديب عملی مثل ایجاد جرح یا ایجاد درد و ضرب، نهی از منکر عملی کند جز به اذن حاکم جایز نیست.

مرحوم صاحب جواهر در ادامه می فرمایند: و فيه نظر من وجوه، و أغرب من ذلك ما في مجمع البرهان «أنه لو لم يكن جوازهما بالضرب إجماعيا لكان القول بجواز مطلق الضرب بمجرد أدلتها مشكلا»؛ إذ لا يخفى على من أحاط بما ذكرناه من

النصوص و غيرها أن المراد بالأمر بالمعروف و النهی عن المنکر الحمل على ذلك بإيجاد المعروف و التجنب من المنکر لا مجرد القول، و إن كان يقتضيه ظاهر لفظ الأمر و النهی، بل و بعض النصوص الواردة في تفسير قوله تعالى «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» المشتملة على الاكتفاء بالقول للأهل افعلوا كذا و اتركوا كذا» قال الصادق عليه السلام في خبر عبد الأعلى مولى آل سام: «لما نزلت هذه الآية «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» جلس رجل من المسلمين يبكي و قال: أنا عجزت عن نفسي و كلفت أهلي، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: حسبك أن تأمرهم بما تأمر به نفسك، و تنهاهم عما تنهى عنه نفسك» و خبر أبي بصير في الآية «قلت كيف أقيهم؟ قال: تأمرهم بما أمر الله، و تنهاهم عما نهاهم الله، فإن أطاعوك فقد وقيتهم و إن عصوك كنت قد قضيت ما عليك» و في خبره الآخر عن أبي عبد الله عليه السلام في الآية أيضاً «كيف نقى أهلنا؟ قال تأمرونهم و تنهونهم»

لكن ما سمعته من النصوص و الفتاوى الدالة على أنهما يكونان بالقلب و اللسان و اليد صريح في إرادة حمل الناس عليهما بذلك كله، بل هو معنى قوله عليه السلام: «ما جعل الله بسط اللسان و كف اليد و لكن جعلهما يبسطان معا و يكفان معا»

این مطلب اشکال دارد و عجیب تر از مطلب شیخ ره در کتاب نهاییه، مطلب مقدس اردبیلی در کتاب مجمع البرهان است که فرموده است: «اگر جواز ضرب در مواردی که نهی از منکر متوقف بر ضرب است، اجماعی نمی بود، قول به جواز مطلق ضرب به صرف دلیل امر به معروف و نهی از منکر مشکل بود».

صاحب جواهر می فرماید این مطالب صحیح نیست زیرا؛

کسی که به نصوص احاطه دارد می داند که نهی از منکر اختصاصی به نهی لسانی از منکر ندارد و شامل نهی عملی از منکر و الزام دیگران بر ترک منکر می شود. و ایشان برای این مطلب روایاتی را بیان می کنند:

۱- روایت یحیی الطویل: مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الطَّوِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْيَدِ - وَ لَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبْطِئَانِ مَعًا وَ يُكْفَانِ مَعًا.^۱

این گونه نیست که خداوند در امر به معروف و نهی از منکر زبان آمرین به معروف و ناهین از منکر را باز کرده باشد و دست آن ها را بسته باشد بلکه اگر توان دارید هم مبسوط اللسان و هم مبسوط الید هستید و اگر توان ندارید هیچ کدام نیست.

۲- روایتی که در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام ذکر شده است: مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ (وَ يَدِهِ) فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ فِي كَلَامٍ هَذَا خِتَامُهُ.^۱

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۵، ص ۱۴۳، أبواب جهاد العدو، باب ۶۱، ح ۱، ط آل البيت.

در میان معاصرین هم:

امام قدس سره در تحریر الوسیله^۲ ذکر کرده اند که:

مرتبه سوم - این است که انکار با دست باشد.

مسأله ۱- اگر بداند یا مطمئن شود که مطلوب با دو مرتبه سابق حاصل نمی شود واجب است به مرتبه سوم منتقل شود و آن (عبارت از) اعمال قدرت است؛ و البته باید مراعات مختصر آن و - سپس بالاتر از آن را بنماید.

مسأله ۲- اگر برایش ممکن باشد که بین او و منکر حایل شود، در صورتی که جلوگیری این چنینی، محذور کمتری از غیر آن داشته باشد، واجب است به آن اکتفا نماید.

مسأله ۳- اگر حائل شدن (میان فاعل و منکر) متوقف بر تصرفی در فاعل یا در وسیله کار او باشد - مانند اینکه بر گرفتن دست او یا پرت کردنش یا تصرف در کاسه او که شراب در آن است یا چاقوی او و مانند اینها، متوقف باشد - (این تصرف) جایز بلکه واجب است...

مسأله ۸- اگر حائل شدن میان فاعل و گناه متوقف بر حبس کردنش در جایی، یا مانع خروج او از منزلش شدن، باشد جایز بلکه واجب است. (البته) با مراعات الایسر فالایسر، و الاسهل فالاسهل (که ابتداء کمترین و آسانترین مرحله را و در صورتی که مؤثر نشد به تدریج مرحله بالاتر را اجرا کند). و ایذاء او و تنگ گرفتن در زندگی بر او جایز نیست.

مسأله ۹- اگر هدف (جلوگیری از گناه) جز با تنگ گرفتن و ایجاد حرج بر او، حاصل نشود ظاهر آن است که با مراعات الایسر فالایسر جایز بلکه واجب است.

مسأله ۱۰- اگر مطلوب جز با زدن و آسیب رساندن حاصل نشود ظاهر آن است که با مراعات الایسر فالایسر و الاسهل فالاسهل، جایز باشند. و سزاوار است که از فقیه جامع الشرائط اذن گرفته شود؛ بلکه این اذن گرفتن، در حبس کردن و ایجاد حرج بر او (هم) سزاوار است.

مسأله ۱۱- اگر انکار موجب شود که به مجروح شدن یا قتل کشانده شود، بنابر اقوی بدون اذن امام (علیه السلام) جایز نیست، و در این زمان فقیه جامع الشرائط - با وجود شرایط - جای امام (علیه السلام) است.

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۶، ص ۱۳۲، أبواب الأمر و النهی، باب ۳، ح ۴، ط آل البیت.

۲ تحریر الوسیله، السید روح الله الموسوی الخمینی، ج ۲، ص ۳۱۷.

مسأله ۱۲- اگر منکر از چیزهایی باشد که مولا در هر حال به وجود آن راضی نیست، مانند قتل نفس محترمه، جلوگیری از آن جایز بلکه واجب است؛ و لو اینکه به جرح فاعل یا قتل او کشانده شود.

[بیان استاد از تحریر الوسیله]: «مرتبه ثالثه از امر به معروف و نهی از منکر انکار با ید است ولی باید مراتب را حفظ کرد و اگر بتواند بین این شخص و منکر حائل شود باید به آن اکتفا کند یا دست او را ببندد که نتواند مثلاً موسیقی حرام بنوازد یا مثلاً آلت موسیقی را مخفی و یا اتلاف کنیم. اگر این هم کافی نشد باید به این شخص سخت گیری کنیم و او را در تنگنا قرار دهیم. و اگر این هم نشد نوبت به ضرب و گوش مالی دادن می رسد. بله اگر منجر به قتل یا جرح برسد جایز نیست مگر با اذن فقیه جامع الشرایط که نائب امام زمان عج است.

مرحوم خویی هم فرموده اند: **الثالثة: الإنكار باليد بالضرب المؤلم الرادع عن المعصية^۱**

ظاهر مرحوم خویی نیز این است که این کار واجب است زیرا در بحث امر به معروف و نهی از منکر فرمود سه مرحله دارد و مرحله ثالثه این است.

مرحوم استاد فرموده اند: أحوط در ضرب مؤلم استئذان از حاکم شرع است و بدون استئذان از حاکم شرع در این که ضرب مؤلم مصداق امر به معروف و نهی از منکر باشد اشکال است.

آقای سیستانی فرق گذاشته و فرموده اند: گاهی بر او بدون ضرب، تضییق می کنی که نیاز به اذن حاکم ندارد و گاهی می خواهی اعمال قدرت کنی مثلاً گوش او را بیچانی یا سیلی به او بزنی نیاز به اذن حاکم دارد؛ مثلاً شوهر می تواند برای نهی از منکر سخت گیری کند و بگوید حق نداری از منزل بیرون بروی و تو را برای تفریح جایی نمی برم. و در نفقه هم اقل واجب را انجام دهد و با او حرف نزند و تلفن و اینترنت در اختیار او قرار ندهد (که در عصر حاضر یکی از بدترین تضییقات است). ولی برخورد فیزیکی مثل این که بخواهد او را کتک بزند (فرک الأذن أو الضرب أو الحبس) بدون اذن حاکم شرع اشکال دارد.

نتیجه بررسی فتاوا

نکته ای که از این فتاوا به دست می آید این است که: در اصل جواز ضرب برای حاکم بین فقهاء هیچ اشکالی وجود ندارد.

^۱ منهاج الصالحین (للخوئی)، ج ۱، ص: ۳۵۲

نظر استاد (جواز اجبار و عدم وجوب اجبار برای مردم عادی)

به نظر ما برای افراد عادی نهی از منکر یدی مصداق عموم های نهی از منکر نیست زیرا نهی از منکر غیر از نهی عملی از منکر است.

و روایت «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الطَّوِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَسْطَ اللِّسَانِ وَكَفَّ الْأَيْدِ - وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبْسِطَانِ مَعًا وَ يُكْفَانِ مَعًا^۱»:

از نظر ما سندش صحیح است زیرا: ابن ابی عمیر از یحیی الطویل نقل می کند و شیخ طوسی ره در عده نسبت به ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی فرموده است که «عرفوا بأنهم لا یروون و لا یرسلون إلا عن ثقه».

و لکن ظهور در وجوب ندارد و در مقام توهّم حظر است و می گوید خدا مؤمنین را مکفوف الید قرار نداد ولی این که در خارج کسی مکفوف الید باشد بحثی نیست حال از این باب که عاجز است و یا از این جهت که مفسده اهمی بر اعمال قوه قهریه مترتب می شود. و این روایت هر چند به امر به معروف و نهی از منکر اشاره نکرده است ولی چه موردی غیر از امر به معروف و نهی از منکر دارد؟

امر به معروف ظهور در انشاء امر و نهی از منکر ظهور در انشاء نهی دارد و شامل امر و نهی عملی نمی شود.

دلیل جواز اجبار

و لکن صحیحہ عبد الله بن سنان [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص - فَقَالَ إِنَّ أُمِّي لَا تَدْفَعُ يَدَ لَامِسٍ فَقَالَ فَاحْبِسْهَا - قَالَ قَدْ فَعَلْتُ قَالَ فَاَمْنَعُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهَا - قَالَ قَدْ فَعَلْتُ قَالَ قَيِّدْهَا - فَإِنَّكَ لَا تَبْرُهَا بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ تَمْنَعَهَا - مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۲] و نیز صحیحہ ابن ابی عمیر دلیل بر جواز منع عملی است.

لذا دلیلی بر وجوب امر به معروف یدی و نهی از منکر یدی بر عموم مردم نداریم.

و روایت نهج البلاغه [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ (و یدّه) فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ فِي كَلَامٍ هَذَا خَتَامُهُ^۳] هم سندش ضعیف است زیرا مرسل است. و دلالت بر وجوب هم ندارد زیرا تنها به این مقدار

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۵، ص ۱۴۳، أبواب جهاد العدو، باب ۶۱، ح ۱، ط آل البیت.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۲۸، ص ۱۵۱، أبواب حد الزنا، باب ۴۸، ح ۱، ط آل البیت.

۳ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۶، ص ۱۳۲، أبواب الأمر والنهی، باب ۳، ح ۴، ط آل البیت.

ظهور دارد که اگر کسی نهی از منکر را به طور کلی رها کند و هیچ یک از مراتب آن را انجام ندهد میت بین اَحیاء است. علاوه بر این که «میت فی الأَحیاء بودن» معلوم نیست به معنای حرمت باشد و شاید به این معنا باشد که انسان بی خاصیتی است.

ظاهر صحیحہ عبدلله بن سنان این است که منع دیگران از محارم خدا به حبس یا تقیید جایز است و این ظلم محسوب نمی شود. و هر چند مورد روایت «أُمّ» است ولی أُمّ خصوصیتی برای نیکی کردن ندارد و نیکی کردن به هر انسانی خوب است.

مناقشه در دلیل جواز اجبار

این که مرحوم استاد و نیز آقای سیستانی در جواز مرتبه ثالثه بدون اذن حاکم اشکال کردند: شاید صحیحہ عبدلله بن سنان را این گونه توجیه کرده اند که این صحیحہ متضمن اذن پیامبر (ص) بود و پیامبر اذن داد مثل روایاتی که در مجهول المالک است که پیامبر می فرماید «اقسمه بین إخوانک» که در اینجا احتمال داده اند که پیامبر با همین تعبیر اذن در تصرف در مجهول المالک دادند و از آن استفاده نمی شود که صدقه مجهول المالک نیاز به اذن حاکم ندارد.

جواب از مناقشه

و لکن به نظر ما این توجیه خلاف ظاهر است و ظاهر صحیحہ این است که منع از محارم الله نیکی به دیگران است یعنی ظلم نیست و وقتی ظلم نیست چرا حرام باشد؟ زیرا ضرب دیگران به خاطر ظلم بودن حرام است و گرنه اگر کسی دیگری را بزند تا به او شوک وارد شود و سکنه نکند یا او را می زند تا در حال رانندگی از خواب بیدار شود و تصادق نکند؛ این ها ظلم نیست. این روایت هم می گوید اگر این شخص را بزنی برای این که مرتکب محرمات نشود دیگر ظلم نیست و نیکی به آن شخص است لذا بدون اذن حاکم حرام نخواهد بود.

بله دلیل بر وجوب در مرتبه ثالثه برای عموم مردم نداریم و حتی شوهر نسبت به همسرش و پدر نسبت به فرزند خود وجوب مرتبه ثالثه را ندارد.

وجوب اجبار بر پدر و شوهر

و این که مرحوم استاد فرموده اند و در جواهر نیز ذکر شده است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ بر بیشتر از امر به معروف و نهی از منکر دلالت می کند و می گوید شوهر و پدر باید اهل خود را از آتش

حفظ کند با منع این ها از منکر و کتک زدن برای انجام واجبات و ترک محرمات؛ البته اگر تأثیر دارد و گرنه اگر با کتک لجبازی می کند لازم نیست.

مناقشه

صحیح نیست؛ این آیه در موثقه ابی بصیر به امر به معروف و نهی از منکر تفسیر شده است: **وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً - قُلْتُ كَيْفَ أَقِيهِمْ - قَالَ تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ - وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ - فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَّيْتَهُمْ - وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ.**

این روایت می گوید اگر امر به معروف را انجام دهی وظیفه در این آیه را انجام داده ای. و ما عرض کردیم که ظاهر امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی لسانی است و الزام یدی بر معروف و زجر عملی از منکر مصداق امر به معروف و نهی از منکر نیست.

نکته: «آرید آن امر بالمعروف» که در کلام امام حسین علیه السلام ذکر شده است معلوم نیست به معنای اجبار بر معروف و الزام عملی باشد بلکه شاید به این معنا باشد که «می خواهم در آنجا شرایط فراهم شود تا بتوانم امر به معروف و نهی از منکر لسانی کنم». علاوه بر این که هر چند مصداق این کلام جهاد فی سبیل الله باشد ولی استعمال اعم از حقیقت است. و ما می گوییم که ظهور امر به معروف و نهی از منکر در امر و نهی لسانی است و شامل الزام عملی به معروف و زجر عملی از منکر نمی شود.

جواز اجبار برای حاکم

اما اصل مشروعیت توصل حاکم از راههای ممکن و خالی از مفسده اشد، جهت کشاندن مردم به سوی معروف و بازداشتن آن ها از منکر، به قوه قهریه مناسبه (حجاب خصوصیت ندارد)؛ در جواهر تسالم اصحاب را مطرح کرد و فقهاء هم هر کسی اشکالی داشت در فرض عدم وجود اذن حاکم اشکال داشت.

علاوه بر این در افطار عمدی صحیحه چنین می گوید که **«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ رَجُلٍ شَهِدَ عَلَيْهِ شُهُودٌ - أَنَّهُ أَفْطَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ - قَالَ يُسْأَلُ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ إِنْهُمْ - فَإِنْ قَالَ لَا فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ - وَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَهُ**

ضَرْباً.^۱» تعبیر «فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَ ضَرْباً» یعنی وظیفه امام است که تعزیر کند. البته صوم از گناهانی است که ترک آن گناه کبیره است و اصرار بر صغیره هم مصداق کبیره می شود و «لاصغیره مع الأصرار» و لذا در فرض اصرار بر صغیره هم این حکم وجود دارد که امام باید تعزیر کند.

و نیز صحیحه داوود بن فرقد: مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالُوا لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ - أَرَأَيْتَ لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ رَجُلًا - مَا كُنْتَ صَانِعًا بِهِ قَالَ كُنْتُ أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ - قَالَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ مَاذَا يَا سَعْدُ - فَقَالَ سَعْدٌ قَالُوا لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَتِكَ رَجُلًا - مَا كُنْتَ صَانِعًا بِهِ فَقُلْتُ أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ - فَقَالَ يَا سَعْدُ فَكَيْفَ بِالْأَرْبَعَةِ الشُّهُودِ - فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص - بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِي وَ عِلْمِ اللَّهِ أَنْ قَدْ فَعَلَ - قَالَ إِي وَ اللَّهِ بَعْدَ رَأْيِ عَيْنِكَ - وَ عِلْمِ اللَّهِ أَنْ قَدْ فَعَلَ - إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا - وَ جَعَلَ لِمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا^۲.

حدّ در «قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا» به معنای حدّ مصطلح نیست زیرا حدّ مصطلح همه جا نیست و لكل شيء نیست بلکه در چند مورد به خصوص مثل زنا، لواط، شرب خمر و قتل وجود دارد. روایت می گوید خدا برای هر چیزی محدوده و چهارچوبی مشخص کرده است و برای هر کسی از این محدوده تعدی کند بازدارنده و منع قرار داده است.

دلیل وجوب اجبار بر حاکم

تا اینجا مشروعیت الزام بر انجام معروف و ترک حرام توسط حاکم ثابت شد و وجوب آن نیز از تعبیر «فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَ ضَرْباً» به دست می آید زیرا تعبیر «لِلْإِمَامِ» نکرد و تعبیر به «علی الإمام» کرد.

بله گاهی حاکم توان اجرای احکام را ندارد و لا یكلف الله نفساً إلاّ وسعها. یا گاهی تکویناً می تواند ولی کارشناس ها بر اجرای این حدّ مفاسدی بیان کرده اند که اگر ثقه باشند و بگویند اجرای این حدّ مفسده‌ی مهمی دارد و به خاطر عقب نشینی از دستورات الهی در مقابل فرهنگ غرب و این که پیش آن ها شرمنده نباشیم، نباشد در این صورت تزامم وجود دارد و اهم و مهم می شود. ولی به حکم اولی بر حاکم حداقل در مورد کبائر، واجب است که مردم را به طرق میسوره از حرام باز بدارد. نکته: امام در اصطلاح روایات به معنای حاکم عادل است مگر این که قرینه ای باشد که مراد امام معصوم است: مثلاً در این روایت تعبیر امام به معنای حاکم شرع استعمال شده است؛ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ قَالَ

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۰، ص ۲۴۸، أبواب احکام شهر رمضان، باب ۲، ح ۱، ط آل البیت.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۲۸، ص ۱۴، أبواب مقدمات الحدود، باب ۲، ح ۱، ط آل البیت.

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَلَمْ يَكْسُهَا - مَا يُوَارِي عَوْرَتَهَا وَيُطْعِمُهَا مَا يُقِيمُ صُلْبَهَا - كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا^۱ که این روایت به این معنا نیست که هر مردی به زن خود نفقه نمی دهد، زن برای طلاق و جدایی باید نزد امام معصوم برود که با این کار اختلال نظام پیش می آید که برای هر کاری لازم باشد سراغ امام معصوم برویم. و ظاهر این تعبیر، حاکم عادل است.

مراد از معروف و منکر

و این را هم قبلاً بیان کردیم که: این حرف که «مراد از معروف، معروف به نظر عرف است» قابل گفتن نیست و موثقه مسعده بن صدقه چنین می گفت که: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ص كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ - وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ - وَلَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ - فَقِيلَ لَهُ وَيَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - فَقَالَ نَعَمْ وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ - كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ - وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ - فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَيَكُونُ ذَلِكَ - قَالَ نَعَمْ وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ - كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَالْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا.»^۲

«کیف بکم» یعنی عرف عام، نه تک تک افراد؛ زیرا در زمان پیامبر هم اموی ها و اتباع ابوسفیان ها چنین خصوصیتی داشتند که معروف را منکر و منکر را معروف می دیدند: روزی می آید که مردم و عرف عام، معروف را منکر و منکر را معروف می بینند و عرف تغییر فرهنگ می دهد و دیدگاهش عوض می شود و کسی که اعتراض می کند را مزاحم و فضول محسوب می کنند و کسی که مرتکب گناه می شود آدم با فرهنگ محسوب می شود.

در این روایت بین معروف و دیدگاه عرف در معروف تفاوت گذاشته است که گاهی امری که معروف است به نظر عرف منکر می شود. و نیز شارع مقدس که می گوید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ آیا به این معنا است که به معروف عرفی امر کنند؟! و نیز در زیارت جامعه می خوانیم که: «والمعروف ما أمرتم به والمنكر ما نهيتم عنه». و واقعاً جا دارد که انسان خون بگرید که باید این مباحث که از واضحات است به خاطر تشکیک برخی از افراد باید مورد بحث قرار بگیرد.

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۲۱، ص ۵۰۹، أبواب النفقات، باب ۱، ح ۲، ط آل البیت.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۶، ص ۱۲۲، أبواب الأمر والنهی، باب ۱، ح ۱۲، ط آل البیت.

جهت ثانیه (استثنای محارم)

گفتیم بر زنان جایز است که بدن غیر از عورتین را از محرم نپوشانند و مردان محرم هم می توانند نگاه کنند. در این جهت ثانیه چند مطلب است:

بررسی وجه استثنای داماد از حرمت نظر

مطلب اول این که: بر حکم در کل محارم دلیل داریم زیرا محارم من یحرم نکاحها است و ازدواج با أخت الزوجه حرام نیست بلکه جمع بین دو خواهر حرام است ولی أم الزوجه محرم است «حرمت علیکم أمهات نسائکم» ولی چه دلیلی داریم که جایز است به هر محرمی نگاه کنیم و او هم پیش ما بدون چادر بیاید؟ زیرا در آیه ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾^۱ ذکر نمی کند «أو لصهرهن». و لذا برخی از مراجع عملاً همسرانشان در نزد دامادشان چادر سر می کردند چه از مراجع گذشته و چه از مراجع فعلی؛ حال یا از باب التزام عملی و یا از باب احتیاط فقهی. برخی می گویند که نسبت به داماد سیره بر این بوده است که مادر زن حجاب را نزد او رعایت نمی کرده است. که اگر ثابت شود سیره دلیل لبی است و قدر متیقن آن صورتی است که مقداری از موهای او پیدا باشد ولی این که با آستین کوتاه جلوی داماد ظاهر شود سیره نبوده است.

و لکن به نظر می رسد که می توان از أدله حکم داماد را استفاده کرد؛

یکی موثقه سماعه بود «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مَصَافِحَةِ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ قَالَ لَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَافِحَ الْمَرْأَةَ إِلَّا امْرَأَةً يَحْرُمُ عَلَيْهِ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا أُخْتُ أَوْ بِنْتُ أَوْ عَمَّةٌ أَوْ خَالَهٌ أَوْ ابْنَةُ أُخْتٍ أَوْ نَحْوَهَا فَأَمَّا الْمَرْأَةُ الَّتِي يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَلَا يُصَافِحُهَا إِلَّا مِنْ وَرَاءِ الثَّوبِ وَلَا يَغْمِزُ كَفَّهَا.» که گفت هر کس نکاح با او حرام است مصافحه با او جایز است که البته این روایت در مورد مصافحه است و نمی توان به روبوسی و دیدن موها تعدی کرد.

و روایت دیگر معتبره عبید بن زراره است: مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ كَبِيرٍ - فَرَبَّمَا كَانَ الْفَرَحُ وَالْحُزْنُ - الَّذِي يَجْتَمِعُ فِيهِ

الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ - فَرُبَّمَا اسْتَخَفَّتِ الْمَرْأَةُ أَنْ تَكْشِفَ رَأْسَهَا عِنْدَ الرَّجُلِ - الَّذِي بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ رَضَاعٌ - وَرُبَّمَا اسْتَخَفَّ الرَّجُلُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى ذَلِكَ - فَمَا الَّذِي يُحَرِّمُ مِنَ الرِّضَاعِ - فَقَالَ مَا أَنْبَتَ اللَّحْمَ وَالدَّمَ - فَقُلْتُ وَمَا الَّذِي يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَالدَّمَ - فَقَالَ كَانَ يُقَالُ عَشْرُ رَضَعَاتٍ - قُلْتُ فَهَلْ تُحَرِّمُ عَشْرُ رَضَعَاتٍ فَقَالَ دَعْ ذَا - وَقَالَ مَا يَحَرِّمُ مِنَ النَّسَبِ فَهُوَ يَحَرِّمُ مِنَ الرِّضَاعِ^۱.

استخفت المرأة یعنی: خجالت می کشد یا این کار را زشت می داند که سر خود را نزد کسی که از یک مادر شیر خورده اند، باز کند.

بر فرض این روایت هم تمام باشد مربوط به موی سر است و اطلاق ندارد. علاوه بر این که مادر زن ما یحرم بالسبب است و داخل در «ما یحرم من النسب و ما یحرم من الرضاع» نمی شود. لذا استدلال به این روایت هم تمام نشد. مرحوم خویی فرموده است غیر از سیره متشرعه که مادر زن ها نزد داماد کشف رأس می کردند و خیلی سخت نمی گرفتند که بعضی از بدن نزد داماد ظاهر شود؛ روایاتی داریم که مربوط به دفن میت است؛ که می گوید اگر زنی مرد و شوهرش نبود، محارم زن، زن را غسل بدهند «یغسلها ذو محرم لها» که به نظر می رسد این دلیل خوبی است البته در روایت داریم که روی میت پرده بیندازند ولی مرحوم خویی می فرماید بالأخره یک مقدار از بدن میت دیده می شود و این دلیل بر جواز نظر به محارم است.

حال باید بررسی کنیم که آیا جواز نظر به محارم مطلق است یا نه؟ و ببینیم مراد از عورت، عورتین است یا ما بین السرة و الركبة مراد است؟ که مرحوم خویی احتیاط واجب می کند که زنان محرم ما بین السرة و الركبة زنان محرم را نگاه نکنند.

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۲۰، ص ۳۷۹، أبواب ما یحرم بالرضاع، باب ۲، ح ۱۸، ط آل البیت.